

متن پرسش

سلام: نظر شما در مورد این یادداشت چیست؟ دکتر داوری به مناسبت نودسالگی یادداشتی نوشته که چینی نازک تنهایی‌اش را نشان می‌دهد. او در حکمی مطلق نوشته: «هیچکس در این چهل سال با من درباره مسائلی که مطرح کرده‌ام بحث نکرده است. موافقان که بیشتر جوانانند با لطف و احسان در نوشته‌های من نظر کرده‌اند». او در جایی دیگر ادامه داده که: «چهل سال است در وضع تحریم به سر می‌برم. تحریم من از ناحیه یک گروه صورت گرفت و جمع کثیری از آن پیروی کردند حتی کسانی که در ظاهر هیچ اختلافی با من نداشتند». چهل سال تحریم را با هفتاد سال جنگ ادامه داده: «هفتاد سال جنگیده‌ام اما در یکی دو سال اخیر احساس می‌کنم شکست خورده‌ام. این شکست را وقتی آزمودم که دیدم حتی صمیمی‌ترین و صادق‌ترین فرزندان این کشور روحیه‌ای پیدا کرده‌اند که فکر می‌کنند به فکر نیازی نیست بلکه عمل باید کرد». نکته مشترک این تنهایی داوری این است که می‌گوید هیچکس با من بحث نکرده است و عبارت «جوانان» را هم که به کار می‌برد منظورش هم بحث فکری نیست بلکه صرفاً از لطف و احسان آنها تشکر کرده است. او طوری نوشته که گویا اندیشه‌هایش بر هیچ کس تأثیر نداشته است. نمی‌دانم چطور آوینی‌ها را حساب نکرده است؟ چطور یادش رفته که اصغر طاهرزاده را به خاطر درکی که از او داشت ستایش کرده است؟ چطور همسخنی‌های جوانان اندیشمند را فقط در حد لطف و احسان می‌بیند؟ گرچه او همچنان تجدد و تحجر را همزمان نقد می‌کند و می‌نویسد: «از آزادی گفتن روشنفکران مثل از تقوی گفتن گروه رقیب است.» اما موضع او در مورد انقلاب هم نامتعادل است: «من اشتباه کرده بودم و گفته بودم انقلاب صرفاً سیاسی نیست بلکه می‌تواند آغازی دیگر باشد». داوری به نام تفکر تسلیم شده است. موافقم که سخن اکنون استاد درباره ضرورت توسعه با نقد تجدد تناسب دارد. در کتابم هم یادداشتی درباره اهمیت مقام تحقیق از دید ایشان نوشتم. ولی فکر می‌کنم گاهی این ضرورت‌گویی موجب تسلیم شده است و موضع‌گیری‌هایی از ایشان دیده شده که با داوری متفکر تناسب ندارد. شاخص این موضع‌گیری‌ها پیامش درباره برجام بود. داوری درست می‌گوید که «هایدگر در ابتدا اشتباه کرد که ناسیونال‌سوسیالیسم را مقدمه گشایشی تازه در تاریخ انگاشت.» اما همچنان محتاط است و نمی‌خواهد نسبت یهود و مدرنیته در اندیشه هایدگر را تبیین کند. اگر او متوجه بود که اصلی‌ترین تأثیرش بر جوانان اصیل در آن سوی انقلاب است، نمی‌گفت: «با انقلاب نه فقط رویای من تعبیر نشد هیچیک از شعارها و سوداهایی که اهل انقلاب داشتند به جز خواست کسانی که حکومت شریعت دل بسته بودند یا به آن گردیدند تحقق نیافت.» داوری سخن سالها پیش خود را تکرار کرده که کتاب‌هایم

خوانده نمی‌شود و گفته شکست را می‌پذیرم. تیتیر سیاست‌نامه فیلسوف بازنده است. نمی‌خواهم سخن استاد را رفو کنم یا بگویم حرفش غلط است یا شکسته‌نفسی است. اما شکست‌خورده شکستگی و درجه‌ای از تضرع دارد که همان راه نجات است امیدوارم این شکست مانند سخن خود او درباره کرونا باشد که آن را عصر اضطرار بشر خواند.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حقیقتاً هر سخن و هر نوشته‌ای که از آقای دکتر داوری به ظهور آید، ما را به تفکر دعوت می‌کند از جمله همین نوشته‌ای که جنابعالی از ایشان متذکر شده‌اید و بنده نیز در جریان آن بودم. و به همین دلایل که می‌فرمایید پس آقای دکتر داوری دیده شده‌اند و در نظام اسلامی، ایشان را فیلسوف فرهنگ نامیده‌اند و تقریباً اکثر متفکران، نگاه ایشان به امور را مدّ نظر دارند. در جواب سؤال شماره ۳۶۳۵۷ به طور اجمال این‌طور عرض شد همان‌طور که استاد فرموده‌اند یادداشت‌های تنهایی ایشان بوده حاکی از آنکه سخنان و نگاه ایشان به عالم و آدم، بسیار بیش از آنکه مدّ نظرها است می‌توانست مفید و کارساز باشد و در دل آن یادداشت، گویا استاد از خود پرسیده باشند چرا در این مورد شکست خورده‌اند؟! و کسانی که استاد را می‌شناسند می‌دانند که این نوع سخن‌گفتن، دأب ایشان است. ولی به نظر بنده اگر دکتر داوری فیلسوف فرهنگ و چهره ماندگار است، بیش از آنکه فیلسوف فرهنگ و چهره ماندگار باشد، فیلسوف فردای ما می‌باشد با تأثیری بسی بیشتر. زیرا در بستر انقلاب اسلامی با هویت جهانی این انقلاب و این‌که باید این انقلاب، سرنوشت بشر گرفتار شده به نژادپرستی غربی را تغییر دهد؛ این دکتر داوری است که در آن بستر برای آن‌هایی که می‌خواهند با عقل جهانی، انقلاب را بیان کنند، حرف‌ها دارد، همان‌طور که برای آنانی که امروز بنا دارند دینداری خود را به عمیق‌ترین شکل فهم کنند، نیازمند اشارات دکتر داوری می‌باشند. به یاد آورید وقتی آن‌طور که شایسته بود جناب مارتین هایدگر را پاس نداشتند. شاگرد چینی هایدگر این‌طور می‌گوید: وقتی رفتار غیر منصفانه متفقین را با هایدگر دیدم به او گفتم: «منکیوس می‌گوید: وقتی آسمانیان اراده می‌کنند که تکلیف سختی را بر عهده کسی بگذارند، نخست قلب او را از تلخی اندوه آکنده می‌کنند، رگ و پی و استخوانی‌های او را می‌پوسانند و کالبدش را به مشقت دچار می‌کنند و اعمال و آثارش را با بی‌حرمتی می‌کنند تا آنکه قلبش مهبط الهام شود و طبیعتش انگیخته گردد و نقایصش جبران شود و از این همه، می‌آموزیم که حیات حقیقی از شور و اشتیاق و محنت و حرمان نشات می‌گیرد و از طرف دیگر مرگ حاصل بی‌دردی و لذت و تن آسایی است.» و بنده حقیقتاً هرچه بیشتر در جناب آقای دکتر رضا داوری تعمق و تأمل می‌کنم، بیشتر احساس می‌نمایم که قلب او مهبط الهام فرشتگان است و می‌توان معنی حیات حقیقی را از اشارات او برگرفت و مگر می‌شود چنین مردی نسبت به غوغاسالاران، گمنام و غریب نباشد؟! طوباً للغربا.

بنا به گفته آقای دکتر سید مهدی ناظمی قره باغ : دکتر داوری تلاش می‌کند به خوانندگانی که در آینده

دارد اعلام کند که هیچ وقت «او را جدی نگرفته‌اند»؛ نه حاکمان و نه مخالفان ایشان. بنابراین هر چیزی که ممکن است مخالفانش درباره او بگویند از همین‌جا ریشه می‌گیرد که آنها هیچ وقت «دکتر داوری‌اردکانی فیلسوف» را نخوانده‌اند.

و از جهت دیگر آن‌گاه که متفکران خاموشی می‌گزینند، بدین معنا است که گوش‌ها و گفتگوهایی والاتر از آنچه در عرف ردّ و بدل می‌شود باید داشت. این است که آن متفکران با سکوت و یا اظهار شکست خود باید بذر دلواپسی‌های خود را در زمین آن تاریخ بپراکنند، به امید ظهور زمین و زمینه‌ای که شنیدن و دل‌سپردن به اندیشمندان در آن آغاز شود. و تا زمانی که ظاهرگرایان و متحجّرین در جایگاه ارزیابی انسان‌ها قرار دارند، انسان‌های ارزشمند در بوته فراموشی گذاشته می‌شوند. آیا دروغ‌گوترین انسان‌ها همان ظاهرگرایان و متحجّرین نیستند؟ آیا نمی‌شناسیم کسانی را که به دلایل نوع اندیشه‌ای که دارند، عوام سرگردان آنان را نمی‌ستایند؟ آیا می‌توان گفت درخشش اندیشه آنان چشم‌های مردمان سطحی‌نگر را می‌زند، زیرا خود را در مقابل آن اندیشه‌ها خوار و حقیر احساس می‌کنند؟ این‌جا چه کسی را باید مقصر دانست؟

باز باید نسبت به آقای دکتر داوری و آن متن، فکر کرد. رفقا در همین رابطه سه جلسه تحت عنوان «فیلسوف فردا» داشته‌اند که خوب است سخنان آنان نیز مدّ نظر قرار گیرد و باز در مورد آقای دکتر

داوری و آن متن، فکر کرد. https://eitaa.com/soha_sima/۳۱۲۸

و https://eitaa.com/soha_sima/۳۱۵۶ موفق باشید